



fold-era.com

ژیلبر سیموندون (۱۹۲۴-۱۹۸۹)

ژیل شتله

ترجمه مرجان یایان

ژیلبر سیموندون بعنوان فیلسوفی که بخاطر ژرفای تأملاتش در باب فن، تفرد، و فرهنگ زبانزد همگان است، کسی که آموخته دانشگاه‌های پواتیه و بعد پاریس پنج است، تز دکترایش را در ۱۹۵۸ با مطالعه‌ای اساسی تکمیل کرد که همان سال تحت عنوان **در باب حالت وجودی ابژه‌های فنی** منتشر شد. او در سال ۱۹۶۴ **فرد و پیدایش زیست‌فیزیکی‌اش** را منتشر کرد. آخرین اثرش **تفرد روانی و جمعی‌ست**.

به زعم سیموندون، فلسفه تنها از خلال ساخت و پرداخت دینامیکی انضمامی که در ذات مسئله تفرد نهفته می‌تواند بر دوگانگی‌های قدیمی همچون *انسان‌گرایی در مقابل فن‌گرایی*، *فردیت در مقابل جامعه*، *عنصر در مقابل تمامیت*، و مانند اینها چیره شود. فلسفه همواره امتیازی هستی‌شناختی را به فرد تقویم یافته بخشیده است: *جوهرگرایی*، که وجود را بر حسب وحدت تقویمی‌اش لحاظ می‌کند، و *نظریه ماده و صورت*، که فرد را زاده صورت و ماده می‌فهمد، بن‌انگاره‌ای مشترک و موافق دارند: یعنی اصل تفرد که مقدم بر فرد است. بر حسب *ذره‌باوری* [اتمیسم]، تفرد واقعیتی مقرر است؛ بر حسب طرح *نظریه ماده و صورت* واقعاً شرایطی برای تفرد وجود دارند — اقتران بین صورت و ماده — اما عملیات تفرد نمیتواند هیچ اصلی را به راه اندازد که نسبت به این حالت دودویی بیرونی بماند. این کمبودها خسران‌های اندیشه‌هایی هستند که در هر گام‌شان ناشکیبایی به خرج میدهند و به این سیاق نمیتوانند فرد تقویم یافته را توضیح دهند. از دید سیموندون، باید «فرد را از خلال تفرد فهم کرد و نه تفرد را از خلال فرد».

پس مسئله درباره بازاندیشی در منطقه‌ای سایه‌دار است که عملکرد تفرد را پوشش میدهد، همینطور درباره تشخیص مفصل‌بندی بین صورت و ماده در این منطقه، پیوندی که طرح متکی بر نظریه ماده و صورت از آن غافل است. مثالی از آجرسازی با خاک رس به‌روشنی نشان میدهد که آجرها ثمره پیوند ماده خام سنگ‌معدن و شکلی متوازی‌السطوح نیستند. استادکار خاک ورزیده را در قالبی ساخته شده می‌فشرد. پس این عملیات هم یک تولید است و هم وساطت قلمروهای شبه‌همگن «همنهشت»: ماده آماده پتانسیل‌هایی را از خلال این وسایل هدایت میکند که فعلیت‌یابی‌شان توسط قالبی مشخص محدود میشود — قالبی که منطبق با این یا آن نوع از خاک رس است. بنابراین یک سیستم استادکار-قالب-خاک وجود دارد. به این سیاق، صورت محض حرکت‌هایی را شامل میشود که با هم

روپارو میشوند و مادهٔ اولیه را تغییر میدهند. عملکرد فنی مقوم دو شبه‌سلسله است [یا دو شبه‌زنجیره از رویدادها] که با آغاز از ماده‌خام و صورت محض راه‌شان را به سمت هم باز میکنند و بدین وسیله پیوستگی حرکت‌ها را بارز می‌سازند. این شایستگی بزرگ سیموندون است که کل نیروی این طرح را دریافته است و براساسش یک نظریهٔ تفرد را از روی این طرح ساخته‌وپرداخته کرده است — نظریه‌ای که به خاطر اصالت و ژرفایش قابل توجه است.

مثالی دیگر انتشار تدریجی ساختار بلوری در مایعی ابراشباع‌شده است که این فرصت را در اختیار او میگذارد تا تصورات اساسی در باب واقعیت پیشافردی، مدوله‌کردن صورت، و عملیات تراشد را هویدا کند. حد بین بذربلور (یعنی «صورت») و مایع نقش یک رلهٔ تقویت‌کننده را ایفا میکند، نقش مدولاتوری که پتانسیلی فراپایدار را به چنگ می‌آورد تا به این ترتیب بتواند ساختاری را فعلیت بخشد. ابرسردسازی و ابراشباع‌سازی موارد ویژه‌ای از این نوع حل‌اند که تنش‌های «واقعیتی پیشافردی» را حل میکنند که با سیستمی فراپایدار در شرایطی بی‌شکل تقویم مییابد.

عملیات تراشد عملیاتی فیزیکی، زیست‌شناختی، روانی، و اجتماعی است که یک فعالیت به‌وسیله‌اش تدریجاً خودش را درون قلمروی «واقعیتی پیشافردی» منتشر و پخش میکند. این عملیات از جایی به جایی به خودش ساخت میبخشد و «هر منطقه از ساخت تقویم‌یافته بمثابة مینا و الگویی برای منطقهٔ بعدی عمل میکند». تراشد عملیاتی است که به‌وسیله‌اش یک ساخت پدید می‌آید، ساختاری که راه‌حل مشخصی را برای مسائل مطروحه در حوزه‌ای بغرنج‌آفرین فراهم می‌آورد. تراشد نه/استنتاج است و نه/استقرار، چراکه مثل استنتاج در جای دیگری به دنبال اصلی نمیگردد تا مسئله را حل کند و مثل استقرا هم نیست که بر مبنای ویژگی‌های مشترک دست به تعمیم بزند؛ عملیات تراشد یک تقسیم و فاززدایی از وجود در وضعیت تنش پیشافردی است، عملیاتی که خود از طریق عملیاتی دیگر پیش میرود. حدود نهایی طرح نظریهٔ صورت و ماده مقدم بر این عملیات نیست: عملیات تراشد حدود نهایی نظریهٔ مزبور را تولید میکند. تراشد نوعی همگنی خلاق را پیشفرض میگیرد، یک طنین درونی، که خصیصهٔ ماده در وضعیت شکل‌گیری است. در وضعیت پیشافردی، تقدیر هر نقطه به تمام نقاط دیگر بستگی دارد [با تمام نقاط دیگر به طنین درمی‌آید]. شرایط پیشافردی نوید هر شدن است.

تراشد با اعمال نفوذ بر تنش‌های این حوزه به ساختی حل‌کننده منجر میشود، درست همانطور که عمق میدان به ادغام تصاویر نامنتبقی منجر میشود که چشمان راست و چپ آنها را فراهم آورده‌اند — و خود این ادغام هم اثر عمیقی دارد — و این هم از خلال عملکرد متباین است. میتوان اضافه کرد که اطلاعات هرگز در شکلی از پیش‌بسته‌بندی‌شده/ازپیش‌داده‌شده قرار داده نمیشود (واقعیتی که در بنیاد نابسندگی نظریات کاملاً سایبرنیک اطلاعات است)؛ اطلاعات «تنشی بین واقعیات متباین» است [یا تنشی بین حیثیات واقع ناهمخوان]. میتوان اطلاعات را بمنزلهٔ «دلالتی» تعریف کرد که «هر جایی ظهور میکند که یک عملکرد تفرد بعدی را کشف میکند که در آن واقعیات متباین میتوانند یک سیستم شوند.»

تراشد و واقعیت پیشافردی هر جایی وجود دارند که قلمروها جایگاه فعالیت‌های ساختاربخشی‌اند که خودشان را فشرده یا تقویت میکنند. عملکرد تراشد یک فرایند فردیت‌یابی است. در قلمروی فیزیکی، تراشد به‌سادگی تکرار پیشرونده‌ای است که صرفاً با مدولاسیونش محدود میشود. برعکس، امر حیاتی، امر روانی، و امر اجتماعی از واقعیتی پیشافردی پدید می‌آیند که با تفردی واحد به اتمام نمیرسد او نمیتواند به اتمام برسد. موجود زنده حجمی دارد و همچنین میتواند درونیتی را بسازد که منزلگاه مرکزی خنثی است (یعنی قلب تفرد) طوری که طنین‌های درونی را تکثیر میکند و به این ترتیب به

رشته تفرد‌ها راه میبرد. این *فراپایداری محفوظ* موجود زنده را به عاملی راستین و به تئوثر تفرد‌ها تبدیل میکند؛ فراپایداری به میانجیگری با خودش وارد میشود، و این درون مسئله‌آفرین به ادغام فراپایداری با مسئله‌ای بزرگتر مجال میدهد: یعنی امر روانی، آنجا که فراپایداری بمنزله مؤلفه‌ای از یک مسئله و بنابراین بمثابة یک موضوع پا به میان میگذارد. پس تفرد درون حالت امر جمعی و امر روانی-اجتماعی استمرار مییابد - حالت‌هایی که خود را به امری صرفاً اجتماعی یا بینافردی تحویل نمیدهند. به این معنا، مفهوم واقعیت پیشافردی به براندازی نیرومند تقابل بین درونی/بیرونی راه میدهد و بر دوگانگی فرد واحدی غلبه میکند که با دنیایی روبرو میشود که در نسبت با آن بیگانه شده است. فرد میشود، و رابطه‌اش با جمع یک بعد از تفرد است.

برای ژیلبر سیموندون، حالت وجودی *ابژه‌ها*، حالت وجودی شبکه‌ها و *تجمعات فنی* مستقیماً به مفاهیم واقعیت پیشافردی و فعالیت تراشدهی ربط دارد. ابژه فنی دستخوش فرایند انضمامی‌سازی میشود. در واقع باید از تبار فنی سخن گفت که مقوم سلسله‌ای راستیم از تفرد صناعی [یعنی فنی] است که از ابژه فنی انتزاعی (ساختی مملو از تنها یک نقش) به ابژه‌ای انضمامی راه میبرد (به آنجا که چندین نقش به ساخت‌های هم‌کوشانه مربوط میشوند). نقش‌ها به‌طور پیشرونده‌ای ناسازگاری‌ها را کاهش میدهند و تمایل دارند که طرحی انضمامی از اختراع را به‌صورت ابژه‌ای فنی که دیگر با خودش جنگی ندارد [یا دیگر با خودش سازگاری دارد] تن‌دار و متجسد سازد؛ به این منوال هم‌همگرایی وجود دارد و هم خودانطباق‌یابی بهبودبخش (ق.ک). تحلیل‌های چشم‌گیر تبارهای سه‌تایی در صفحه ۴۶ از [نسخه فرانسوی اصلی] کتاب *در باب حالت وجودی ابژه‌های فنی*. یک تبار فنی نه با الحاق بیرونی ساخت‌ها بلکه با کشف هم‌کوشی‌های نقش‌مند و تکثیر طنین‌های درونی به پیش میرود.

درحالی که انسان‌گرایی کلاسیک که ابژه فنی را تنها به‌طور مجزا لحاظ میکند تنها میتواند فن و فرهنگ را به طریقی نابارور با هم در تقابل قرار دهد، فلسفه‌ای که به‌طور انضمامی با زمانه‌اش جفت‌وجور میشود باید بر حسب نظر سیموندون فعالیت‌های تراشدهی را شرح دهد که درون شبکه‌های و تجمعات فنی ازدحام میکنند؛ از خلال این فعالیت‌هاست که تفکر فلسفی خواهد توانست با فنیت مواجه شود و در عین حال به یکپارچگی‌اش احترام بگذارد. افزون بر اینها، فن و دین از تقسیم وحدت جادویی بدوی مشتق میشوند: درحالی که انسان با فرهنگ «تنها میتواند تزلزل تماس بین فنیتی تحلیلگر و مقسم، فنیتی ابژه‌آفرین و شکل‌آفرین، و دینی وقف‌شده به ذهنیت و واقعیت‌های بنیادی را درک کند»، فیلسوف مطلقاً باید این دست تقابل‌های سوژه/ابژه و شکل/زمینه را پشت سر بگذارد و کاری کند که دانش ذهنی با و در دانشی همگرا شود که با و در نقطه‌ای خنثی از خلال *شهود وساطت* شده است. پس فلسفه خودش را به‌صورت *ظرفیت شهودی* آن فاصله‌ای تعریف میکند که ارکستراسیون فنی و آزمون سخت دینی را از هم جدا میکند (یا به عبارت دیگر، تقویمی فنی و مصیبتی دینی). نه میتوان این «شهود فلسفی امر واقع» را به یک مفهوم تقلیل داد (مفهومی که وجود را بر مبنای عناصر شکلمندش فهم میکند) و نه به یک ایده (که به تمامیت پس‌زمینه امر واقع در هیئت وحدتش ارجاع دارد)؛ این شهود خودش را در عوض بمثابة *مواجهه‌ای قیاسی* بین دو شدن عرضه میکند: شدن وجود شناسایی‌شده و شدن وجود شناسا. سیموندون مینویسد که «موجودات را تنها با دانش ذهنی میتوان شناسایی کرد، اما تفرد موجودات را نمیتوان با تفرد دانش ذهنی به چنگ آورد». تفرد هر جایی پا به میان میگذارد که پیدایش یک ساخت در کار باشد؛ تفرد تباین قطب‌های فنی و دینی را تغذیه میکند و در عین حال در نقطه خنثای شدن باقی میماند.

واقعیت پیشافردي و عملیات تراشدي با پیش‌نهادن یک علم اخلاق به غلبه بر تقابل بین پراگماتیسم و تأمل (یعنی نظریه و عمل) نیز راه می‌دهد. عملی آزاد و اخلاقی عملی است که از خلل کشف طنین‌های درونی تشکل کافی را دارد تا از خودش گامی جلوتر بگذارد و با دیگر کنش‌ها رویارو شود. ارزش یک عمل با گستردگی‌اش سنجیده می‌شود، با «ظرفیتش برای بسط تراشدي»؛ این در واقع مسئله‌ی یک علم اخلاق است که دوران مجموعه‌های فنی و شبکه‌هایشان ضروری‌اش کرده‌اند. این دست علم اخلاق به تصور رابطه‌ای ناب بین انسان و ماشین راه می‌دهد زیرا هیچ کدام از این دو مفهوم را تنزل نمی‌بخشد. علم اخلاق، در تقابل با انتزاعات انسان‌گرایی کلاسیک، درمییابد که انسان فرع بر ماشین نیست «هم‌هنگام که خود ماشین پیشاپیش فرع بر جامعه [یعنی امر جمعی] است. افزون بر اینها باید گفت که آنچه می‌توان تراشد ماشینی نامید به فرد مقید مجال عبور از فرد مقید را می‌دهد بدون اینکه وی را در مقابل جامعه منهدم کند: «بین جامعه و فرد تک‌وتنها ماشین وجود دارد و این ماشین به روی جهان باز می‌شود».

Gilles Châtelet, 'Gilbert Simondon (1924-1989)', in *L'Enchantement du Virtuel: Mathématique, Physique, Philosophie* (Paris: Éditions Rue d'Ulm/Presses de L'École Normale Supérieure, 2010, 210-214). Translated by Dan Mellamphy (online c/o [http://www.academia.edu/4189277/Gilles\\_Chatelet\\_Gilbert\\_Simondon\\_1924-1989\\_academia.edu](http://www.academia.edu/4189277/Gilles_Chatelet_Gilbert_Simondon_1924-1989_academia.edu)).